



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)﴾

سوره مبارکه «بینه» که ظاهراً در مدینه نازل شد، چون بحث‌های صلات و زکات و مانند آن به صورت تصریح در آن بازگو شد، صدری دارد و ذیلی که قدر مشترک این صدر و ذیل، صعوبت تفسیر این بخش از آیات است. آیاتی که وضع آنها شفاف و روشن نیست، گاهی در حد یک مظنه مسئله حل می‌شود، گاهی در اثر تضارب آراء بر دشواری آن افزوده می‌شود. این سوره را برخی از مفسران دشوارترین سوره قرآن یا بخشی از آیات این سوره را دشوارترین آیات از نظر تفسیر ذکر کردند. در حدود ده قول یا بیشتر ذکر شده است که هر کدام بر ابهام و دشواری آن می‌تواند بیفزاید.

اگر به سایر آیات قرآن کریم رجوع بشود در درجه اول از مقدار صعوبت و دشواری آن کاسته می‌شود، یک؛ و در اثر همیاری و کمک آیات دیگر بر سهولت آن افزوده می‌شود، دو؛ تا کم‌کم معنای شفاف و روشن آن را بتوان اظهار کرد، سه. در صدر این سوره آمده است که کفار از اهل کتاب یعنی ترسایان و یهودیان و اگر فرّق دیگری هم بودند که قرآن کریم در سوره «حج» از آنها به عنوان مجوس یاد می‌کند که می‌فرماید در صحنه قیامت یهودی‌ها و مسیحی‌ها و ترسایان و مشرکان اینها همه در آنجا حاضرند هر کدام برابر اعمال خود کیفر می‌بینند که مسئله مجوس را هم از مسئله یهود و نصارا جدا کرد هم از مسئله مشرکین و آنها را در برابر مشرکین نام برد.

به هر تقدیر ظاهر صدر این سوره این است که اهل کتاب و مشرکین اینها جدا نبودند تا اینکه بینه‌ای بیاید و رسول الهی تجلی کند تنزل کند مکتبی و شریعتی بیاورد صحف آسمانی را به همراه داشته باشد، احکام و حقوق را به صورت روشن تبیین کند. قبل از کلمه ﴿مُتَفَكِّينَ﴾ و بعد از آن تاحدودی روشن است؛ اما عمده آن است که این کلمه ﴿مُتَفَكِّينَ﴾ یعنی چه؟ ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی کفار و مشرکین منکف نبودند از چه منفک نبودند؟ یعنی از هم جدا نبودند باهم اتفاق داشتند و هیچ اختلافی نداشتند یا از یک شیء ثالثی جدا نبودند؟

در سوره مبارکه «بقره» اصل نزول شریعت را وقتی می‌داند که اختلاف در احکام و حقوق رخ داد. در عصر آدم (سلام الله علیه) آن شریعتی که وجود مبارک آدم آورد همان نصایح ابتدایی بعد از اعتقادات و خطوط کلی اخلاق، مسئله نظم جزئی، مسئله توافق و هماهنگی، مسئله امنیت و امانت در سطح رقیقی مطرح بود تا کم‌کم اختلاف‌هایی رخنه کرد تجاوزهایی پیش آمد تعدی‌هایی صورت گرفت ظلم‌هایی پدید آمد که از آن به بعد شریعت به صورت شفاف آمده احکام را مشخص کرد حقوق را مشخص کرد روابط احکام و حقوق را مشخص کرد «مَنْ

علیه حق» را از «مَنْ لَهُ الْحَق» جدا کرد و از آن به بعد یک عده عالماً اختلاف کردند و مشکل خود را افزودند. قبلاً اختلافی نبود بعداً اختلاف پیش آمد؛ این اختلاف‌هایی که قبلاً نبود یعنی این اختلافی که سر از دوزخ در بیاورد نبود، یک سلسله اختلافی بود که ما چگونه اداره کنیم و احکام چه باشد و برنامه چه باشد و حقوق چه باشد، این اختلاف «قبل العلم» بود، این اختلاف «قبل العلم» زمینه تحقیق را فراهم می‌کند. اما بعد از اینکه دین آمده احکام و حقوق را مشخص کرد عده‌ای اختلاف کردند ﴿فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْغاً بَيْنَهُمْ﴾^۱ این اختلاف «بعد العلم» است که بغی است و تعدی است و ظلم است و پایان آن هم دوزخ است.

تفکیکی آنجا مطرح شد که بین قبل از نزول کتاب آسمانی و بعد از آن؛ یعنی از زمان آدم (سلام الله علیه) تا زمان پیدایش شریعت رسمی، مردم ساده‌تر زندگی می‌کردند به همان احکام و حقوق اولیه بسنده می‌کردند که انبیای قبلی گفته بودند و مانند آن. وقتی جامعه گسترش پیدا کرد و حقوق و احکام زیاد شد و تشخیص آنها دشوار بود زمینه اختلاف فراهم شد و بعد شریعت آمد که به اختلاف‌ها خاتمه بدهد مردان الهی متشرع پذیرفتند، آنها که گرفتار هوا و هوس بودند «بعد العلم» اختلاف پیدا کردند که در آن آیه سوره مبارکه «بقره» بین اختلاف «قبل العلم» که چیز خوبی است و اختلاف «بعد العلم» که چیز بدی است فرق گذاشتند اختلاف «قبل العلم» زمینه پژوهش و تحقیق را فراهم می‌کند اختلاف «بعد العلم» جز بغی و ستم چیز دیگری نیست.

آنجا مشخص است که قبل و بعد چیست. در این کریمه که فرمود اهل کتاب و مشرکین منافک نبودند تا اینکه بیته بیاید و آن بیته را هم به صورت ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ﴾ که بدل بیته تفسیر شده است و ذکر کرده‌اند یعنی قبل از اینکه رسول الهی بیاید اینها باهم بودند منافک نبودند اختلاف نداشتند بعداً اختلاف پیدا کردند. اینها از چه منافک نبودند

بعد منفک شدند؟ گفتند این أصعب آیه است. بعد از دو سطر آمده است که ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ اینها هیچ انفکاک و تفرقه‌ای و اختلافی نداشتند و منتظر بیّنه و رسول الهی بودند. بعد فرمود بعد از آمدن بیّنه، اهل کتاب اختلاف کردند که این اختلاف «بعد البیّنه» است اختلاف «بعد العلم» است که این بغی است در این بخش نامی از مشرکین به میان نیامده است. اگر تعبیر این بود «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ كَفَرُوا» این کفروا شامل مشرکین هم می‌شد؛ اما فرمود: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ که شامل مشرکین نمی‌شود، آن وقت این سؤال مطرح است که مشرکین در اینجا چه کردند؟

در بخش‌های نهایی باز سخن از اهل کتاب و مشرکین است که فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾؛ صعوبت در تحلیل معنای ﴿مُفْكَينَ﴾ است، این منفک نبودن! وجوهی را که جناب زمخشری در کشاف نقل کرد^۱ و برخی‌ها هم شاید پذیرفتند، پذیرفتنی نیست. چند وجه را که مرحوم شیخ طوسی در تبیان ذکر کردند^۲ که آن وجوه را مرحوم امین الاسلام هم می‌تواند یادآور باشد؛^۳ بخشی از آنها تاحدودی قابل قبول هست؛ ببینیم کدام یک از این وجوه را می‌شود به حساب آیه به حسب ظاهر آورد؟

آن وجهی که یک مقدار به نظر نزدیک‌تر می‌رسد تا برسیم به نظر نهایی، این است که پیام قرآن کریم این است که خدای سبحان جهان را آفرید ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۴ این «کان»ی تامّه است یعنی هر چه مصداق شیء است مخلوق خداست، چه آسمان و آسمانی و چه زمین و زمینی، چه جاندار و بی‌روح و چه انسان و فرشته و جن، ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾. این مسئله خالقیت است که به «کان»ی تامّه برمی‌گردد.

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۸۲.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۸۸.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۹۳.

۴. سوره زمر، آیه ۶۲.

مسئله ربوبیت و هدایت و تدبیر و تربیت است که به «کان» ی ناقصه برمی گردد که او ﴿رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ است
 ﴿رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ است باید پروراند. پروراندن هر موجودی به سعه هستی اوست، پرورش یک گیاه مشخص
 است ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۲ برای تلقیح گیاهان و همچنین ابرها و مانند آن، حساب آنها مشخص است ثمردهی
 درختها مشخص است، نقص و کمال گیاهان مشخص است حیوانات مشخص است. این انسان است که در
 تربیت او در سایه تعلیم است و تزکیه است و مانند آن. در این زمینه ذات اقدس الهی می فرماید اگر خدای سبحان
 رهبران الهی را برای هدایت جوامع بشر از راه علم غیب و صحف آسمانی هدایت نمی کرد مردم به مقصد نمی رسیدند؛
 چون این قافله نه می داند از کجا آمده است و نه می داند بعد از مرگ کجا می رود! این هم در دنیا می تواند علیه
 خدا استدلال کند هم در آخرت، بگوید خدایا ما که نمی دانستیم از کجا آمدیم به کجا می رویم چرا راهنما
 نفرستادی؟ چرا صراط مستقیم معین نکردی؟

خدای سبحان که دین را براساس عقلانیت اداره می کند در بخش های پایانی سوره مبارکه «نساء» فرمود: ما انبیا
 را فرستادیم ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۳ خدای سبحان رهبران الهی را
 فرستاد تا بعد از آمدن انبیا کسی نتواند علیه خدا احتجاج کند بگوید تو که ما را آفریدی تو که از سبق و لحوق ما
 باخبر هستی تو که از راه و بیراهه مستحضر هستی چرا راهنما نفرستادی! برای اینکه خدا از احتجاج جامعه بشری
 مصون بماند و برای اینکه بشر علیه خدا استدلال نکند انبیا را فرستاد مرسلین را فرستاد رهبران الهی را فرستاد
 کتاب های آسمانی را با اینها فرستاد که در بخش های پایانی سوره مبارکه «نساء» به این صورت آمده است آیه
 ۱۶۵ به بعد سوره مبارکه «نساء» این است: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲. سوره حجر، آیه ۲۲.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

الرَّسُلِ^۱ این ﴿بَعْدَ﴾ مستحضرید که ظرف است و ظرف مفهوم ندارد مگر در مقام تحدید. اینجا چون مقام تحدید است یعنی حدگذاری است مفهوم دارد؛ یعنی اگر انبیا نفرستاده بود مردم می‌توانستند علیه خدا استدلال کنند اما چون انبیا فرستاد بعد از رسل او دیگر نمی‌تواند علیه خدا احتجاج و استدلال کند؛ ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾ بشارت می‌دهند کسی که بیراهه نرود و راه کسی را نبندد و انداز می‌کنند کسی را که بیراهه برود و راه دیگران را ببندد انبیا فرستاد برای اینکه ﴿لَّئِلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرَّسُلِ﴾؛ آن وقت ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ و آیات بعد.

برابر آن، پیام این آیه می‌تواند این باشد که مسئله وحی و نبوت دو چهره دارد: یکی «ضروری للناس»، یکی «ضروری عن الله» نه «علی الله». چون چیزی بر خدا واجب نیست، نمی‌توان گفت بر خدا لازم است که چنین کاری بکند رهبران الهی بفرستند صحف نازل کند، چرا؟ چون اگر چیزی، قانونی و اصلی بخواهد بر خدا حاکم باشد حتماً یک امر وجودی است قانون است حق است اصل تثبیت شده است چون یک امری عدمی که نمی‌تواند حاکم باشد، این مطلب اول؛ اگر بنا شد چیزی بر خدا حاکم باشد حتماً باید امر وجودی باشد. امر دوم آن است که در ساختار خلقت در نظام الهی، غیر از خدا هیچ چیزی نبود و هیچ چیزی نیست منهای خلقت. بیرون از حوزه خلقت چیزی نیست که بر خدا حاکم باشد و خدا مقهور آن و محکوم آن و تحت امر و نهی آن باشد، پس بیرون از ساختار خلقت چیزی نیست.

درون ساختار خلقت که با خلقت شروع شده است و ادامه دارد هر چه هست و هر که هست سپاه و ستاد الهی است که ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ چیزی جزء مخلوقات خدا نیست مگر اینکه مطیع امر اوست، در برابر

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲. سوره فتح، آیه ۴.

ذات اقدس الهی هیچ موجودی قاهرانه حرکت نمی‌کند و قاهرانه سخن نمی‌گوید. پس شیء عدمی که نمی‌تواند حاکم باشد، یک؛ بیرون از ساختار ممکنات و مخلوقات چیزی نیست که بخواهد بر خدا حاکم باشد، دو؛ درون ساختار خلقت هر چه هست مخلوق اوست تحت فرمان اوست تسخیر شده اوست که ﴿اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱ هرگز یک موجود امکانی توان آن را ندارد که حاکمانه و قاهرانه بر خدا حکومت کند.

پس اینکه گفته می‌شود مبادا احتجاج بشود، یعنی این کار را ضرورتاً خدا می‌کند «يجب عن الله» است نه «يجب على الله»، ضروری «عن الله» است نه ضروری «على الله». رهبر را فرستادن، صحف آسمانی را نازل کردن، انبیا و مرسلین را اعزام کردن اینها اموری است که «يجب عن الله» نه «يجب على الله»! پس پیام بخش پایانی سوره مبارکه «نساء» این است که اگر خدا پیامبر نمی‌فرستاد و رهبران الهی را اعزام نمی‌کرد مردم احتجاج می‌کردند که چیزی «يجب عن الله» بود چرا نشد؟ با اینکه او قدرت محض است با اینکه در درون هر چه هست جنود اوست و بیرون هم که چیزی وجود ندارد تا مانع باشد چرا خدا این کار را نکرد؟

پس فرستادن انبیا و نازل کردن کتاب ضروری «عن الله» است نه «على الله». «يجب عن الله» است نه «على الله» که معتزله می‌پندارد و از طرفی هم «ضروری للناس» است هم برای مردم ضروری است نظیر آب و هوا که بدون آن جامعه زنده نیست، هم از خدا لازم است چون غیر از خدا کسی نمی‌تواند قانون‌گذار باشد. اگر به این معنا انفکاک تفسیر شد راه روشنی را طی کردیم. البته این بدون نقد نیست بدون خلاف ظاهر از یک نظر نیست باید آن راه‌های تقضی و خلاف ظاهر را هم تسطیح کرد. ظاهر آیه اول این است که کافر معلوم می‌شود که گاهی در مقابل مشرک است منظور اهل کتاب است که کفر ورزیدند به رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، گاهی معنای

عام خودش را دارد آن وقت ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ کافر اعم از اهل کتاب‌اند که به نبوت خاصه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان ندارند و مشرکین هم که توحید الهی را قبول ندارند توحید ربوبی را قبول ندارند از نظر توحید مشکل جدی دارند اینها منفک نبودند؛ یعنی این قانون آنها را رها نمی‌کرد این اصل آنها را رها نمی‌کرد آنها چسبیده به این اصل و قانون بودند تا اینکه رسول خدا بیاید وقتی آمد حجت تمام است.

پس ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ﴾ اینها با احتجاج همراه بودند از دلیل جدا نمی‌شدند تا اینکه پیامبر بیاید وقتی پیامبر آمد آنها دلیلی ندارند. آنها وقتی می‌توانند بگویند ما دست از آداب و سنن خود بر نمی‌داریم که پیامبری و حجتی از طرف خدا بیاید بگوید این کار ممنوع است. وقتی نیامد اینها همچنان آن آداب و سنن قبلی را دارند از آنها منفک نیستند. وقتی آمد اینها دلیلی ندارند بر ماندن حتماً باید منفک بشوند، ولی برخی‌ها ایمان آوردند برخی دیگر همچنان بر همان جمود جاهلی که در بخش اندیشه به گمان زندگی می‌کردند و در بخش انگیزه به هوا و هوس ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۱ برابر آن ماندند. این یکی از احتمالاتی است که می‌تواند از بسیاری از اشکالات و شبهات مصون بماند و آیات را تا حدودی روشن کند. البته بی‌نقص نیست یک مقدار خلاف ظاهر را باید تحمل کرد تا ببینیم راه حل چیست؛ ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾.

یکی از اقوال در مسئله که بی‌نقص نیست این است که چه اهل کتاب و چه مشرکین اینها بی‌صبرانه می‌گفتند پیامبری که باید بیاید باید نازل بشود و صحفی که آسمانی است باید نازل بشود، با آمدن پیامبر و داشتن صحف آسمانی حجت بالغه الهی به ما رسیده است از گزند مصون هستیم. مشرکینی که اصل نبوت و وحی را قبول ندارند و

آن را خرافه می‌پندارند و از طرفی هم در تدبیر جامعه بشر را مستقل می‌دانند و می‌گویند خود ما احکام و حقوق خود را تنظیم می‌کنیم این چه احتجاجی است؟ این چه وعده‌ای است که اینها قبلاً بی‌صبرانه در انتظار وحی و نبوت بودند در حالی که اینها اصلاً وحی و نبوتی نیستند. ما بگوییم مشرکین قبلاً می‌گفتند حتماً باید وحی و نبوت بیاید تا ما دست از بت‌پرستی و وثنیت و صنمیت برداریم. آنها اصلاً رسالت را فسون و فسانه می‌پنداشتند و رسالت را جنون می‌دانستند، کسی که مدعی رسالت بود او را متهم می‌کردند به جنون، شعر، سفسطه، کهنات، سحر، جنون و مانند آن. اینها می‌گفتند رسالت نیست و اگر رسالتی باشد باید فرشته‌ای از آسمان نازل بشود، چگونه می‌شود گفت اینها بی‌صبرانه منتظر وحی بودند تا صفح آسمانی بر آنها کتابی نازل کند؟

این سخن نمی‌تواند بدون این نقد باشد؛ مانند بسیاری از وجوه دیگر که با نقدهای دیگر همراه است باید این گونه از نقدها را از سر راه برداشت تا آن آیه را به همان معنایی که قبلاً گفته شد بازگو کرد ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ﴾ چه کفار چه مشرکین منفک نبودند باهم بودند، تا چه وقت؟ تا بینّه بیاید؛ یعنی اینها منتظر بینّه بودند تا اینکه از کفر و شرک دست بردارند در حالی که با آمدن بینّه همچنان بر کفر و شرک خودشان ادامه می‌دادند. بشر این طور است هرگز از الحاد نمی‌رهد مگر اینکه وحی و نبوت و جریان صفح آسمانی به حدّ نصاب برسد. ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ این بینّه بدلش کیست و نامش چیست؟ ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ﴾ که ﴿يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ﴾ کتابی است که خودش قائم به نفس است منزّه از شبهه و اشکال است ﴿كُتِبَ قِيَمَةٌ﴾؛ دیگران را هم سرپرستی می‌کند هم به قیام و می‌دارد هم عامل قیام آنهاست هم کتاب نازل شده هرگز وسیله سکوت و جمود و مانند آن نیست.

اگر این بینۀ آمد و قیّمه هم هست و جاهلیت آن روز بی‌صبرانه منتظر این وضع بود چرا وقتی که آمد عده‌ای تکذیب کردند؟ ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ بعد از اینکه بینۀ الهی نازل شد روی جهات ابتدایی حق را روشن کرده است، با این وجود اینها عالماً عامداً بیراهه رفتند و راه دیگران را هم بستند! گفتیم کتابی باشد که قائم به نفس باشد، یک؛ قیّم دیگران باشد، دو؛ یعنی کتابی که به نام کتب قیّمه است آمده اما ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ که - إن شاء الله - امیدواریم ذات اقدس الهی توفیقی عطا کند معنای روشن‌تری برای این بخش از آیات ارائه شود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»